

---

## چیستی نظریه ایمان از دیدگاه امام صادق علیه السلام

---

غلامرضا مهدی راونجی \*

---

### ◀ چکیده:

چیستی ایمان یکی از مهم ترین مسائل مورد اختلافی بود که فرق کلامی و سیاسی قرن اول و آغاز قرن دوم هجری در قالب مکاتب فکری به بحث درباره آن پرداختند. این مسئله یکی از ریشه‌های ترین مسائل اختلافی فرقه‌های خوارج، مرجئه و شیعه است.

امام صادق علیه السلام با تعریف اسلام و ایمان و تحدید حدود این دو مفهوم، صورت‌بندی جدیدی از مفهوم متدرج ایمان ارائه کرد که از سویی در ارتباط با نظریه امامت ایشان و از سوی دیگر، راه حل جدیدی بر این مسئله تلقی می‌شد. در این مقاله سعی شده است تا مقایسه‌ای میان نگاه فرق مختلف به این مقوله بیان شود و دیدگاه امام صادق علیه السلام نیز در مقایسه تشریح گردد.

◀ کلیدواژه‌ها: ایمان، مرجئه، خوارج، امام صادق علیه السلام، علم کلام.

## مقدمه

شیعه به عنوان یکی از فرقی که اصول و ضوابط فقهی- کلامی خاص خود را دارد، قدمتی کمتر از سایر فرقه‌های دیگر ندارد. نامورترین شخصیت فقهی- کلامی شیعه، امام صادق علیه السلام است (الکاشف الغطا، 1317، ص 56/ امین، بی تا، ج 3، ص 281/ هالم، 1384، ص 66/ 87/ Daftary, 1990, p.374/ Hodgson, 1986, p.1/ Buckley, 2008) او آخرین امامی است که مورد قبول مشترک گروه اسماعیلیه و دوازده امامی است؛ کسی که به پاس تأثیرات فکری او، پیروانش به شیعیان دوازده امامی یا شیعه جعفری و اصول فقهی آن‌ها به فقه جعفری نامبردار شده است. اهمیت و تأثیر فکری او آنچنان آشکار است که نیاز به تکرار نیست، فقط به نقل ابوزهره بسنده می‌کنیم که: «عالمان به رغم اختلاف‌های خود درباره هیچ چیز به اندازه علم امام صادق علیه السلام اتفاق نظر ندارند.» (ابوزهره، بی تا، ص 67) نجاشی، عالم رجالی معروف، گزارشی را از ابان بن تغلب<sup>1</sup> نقل می‌کند که طی آن، شیعه کسانی هستند که چون مردم در سخن رسول خدا اختلاف کنند، سخن علی را گیرند و آنگاه که مردم در سخن علی اختلاف ورزند، سخن جعفر بن محمد علیه السلام را می‌گیرند. (جعفریان، 1369، ج 1، ص 266) این گزارش می‌تواند انعکاسی از روزگار امام صادق علیه السلام به شمار آید؛ دورانی که جامعه شیعی نه تنها یکدست نیست، بلکه موجودیت اعتقادات شیعی نیز مشوش به شمار می‌آمد (Lalani, 2000, p.35) و نقش بی‌بدیل ششمین امام شیعی در تمرکز و هویت بخشی به این تعالیم برجسته می‌گردد. (Buckley, 2008, p.1) افزون بر احکام فقه شیعی کلام و مسائل مرتبط بدان نیز به دلیل پیوند ناگسستنی میان آن دو<sup>2</sup> جزئی از آموزه‌های شیعی اوست که بعدها توسط متکلمان زبردست شیعی پروانده شد. گزارشی وجود دارد که هشام بن حکم<sup>3</sup> از شاگردان امام صادق علیه السلام با ابوالهذیل، علاف متکلم معتزلی درگیر مناظره‌ای کلامی می‌شود. ابوالهذیل، شرط مناظره را پذیرش مذهب طرف غالب از سوی مغلوب اعلام می‌کند. هشام مؤکداً شرط را منصفانه نمی‌داند و اعلام می‌کند در صورتی حاضر به ادامه مناظره است که اگر هشام پیروز شد، ابوالهذیل مذهب جعفری را بپذیرد و در غیر این صورت او (هشام) از باور خود دست نمی‌کشد. (مدرسی، 1374، ص 208)

مناظرات کلامی بسیاری ثبت شده است که طی آن‌ها شاگردان امام صادق علیه السلام به دستور ایشان این گفتگوها را در حضورش انجام داده‌اند و امام علیه السلام از ورود به این مناظرات پرهیز داشته است. کلینی گزارش داده است که حمران اعین<sup>4</sup>، محمد بن نعمان، هشام بن سالم و طیار جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام در اطراف هشام بن حکم که گویا در آن زمان جوان نوری بوده است، حلقه زده بودند. امام علیه السلام نتیجه مناظره هشام و عمرو بن عبید در مسجد بصره را جويا می‌شود و زمانی که هشام از ارائه بحث در حضور ایشان اظهار شرمندگی می‌کند، امام قاطعانه می‌گوید: «چون به شما دستوری دادم، به کار بندید» و هشام شرح ماجرا را آغاز می‌کند. (کلینی، 1386، ج 1، ص 441/ طوسی، 1382، ص 343)

گزارش جالب دیگری نیز به دنبال حدیث قبل به ثبت رسیده است که طی آن، امام صادق علیه السلام از یونس بن یعقوب، سپس حمران بن اعین، سپس احوول و نهایتاً هشام بن سالم به نوبت می‌خواهد تا در برابر مرد شامی مدعی درباره حجت مناظره کنند و خود امام علیه السلام ناظر این مباحثه بوده است.

مجموع گزارش‌ها نشان می‌دهد در مناظرات از عقل استفاده ابزاری شده است و نتیجه مناظره به مقیاس عقل ارزیابی نشده، بلکه علم امام علیه السلام که منشأ وحیانی دارد، رجحان می‌یابد. پرهیز امام علیه السلام به عنوان والاترین مرجع فراتر از عقل، از ورود به مناظره و درخواست ایشان از شاگردان که از سرآمدان کلام شیعی در زمانه خویش بوده‌اند، مؤید این مطلب است. بر این نتیجه این نکته را نیز باید افزود که بارها شاگردان امام علیه السلام که پس از برتری در نزاع کلامی مورد تحسین امام علیه السلام واقع شده‌اند، گفته‌اند که دانش خود را از امام علیه السلام فرا گرفته‌اند. این اقرار در حدیث هشام بن حکم زمانی که امام علیه السلام از او می‌پرسد: «چه کسی این (تعلیم) را به تو آموخت؟» او خاضعانه پاسخ می‌دهد: «اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم.» امام علیه السلام سپس منشأ این تعالیم را وحیانی خوانده و فرموده است: «به خدا این حقیقتی است که در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام نوشته شده است.» (طوسی، 1382، ص 342/ کلینی، 1386، ج 1، ص 447)

احادیث دیگری نیز وجود دارد که امام بارها به شاگردان خویش، روش‌های علم کلام را آموخته است. در حدیث دیگری آمده است هنگامی که مردی مدعی از شام در

حضور امام صادق علیه السلام می گوید که آمادهٔ مناظره است، امام علیه السلام به یونس بن یعقوب رو می کند و می گوید: «لو كنت تُحسِن الكلام كلمته» یعنی اگر خوب (علم) کلام می دانستی، با او گفت و گو می کردی. یونس اظهار تأسف می کند و می گوید من این جمله را از شما شنیدم: «ویل لاصحاب الكلام» یعنی وای بر صاحبان کلام، زیرا مدام می گویند این پذیرفتنی نیست، این پذیرفتنی است، این را تعقل می کنیم، این را تعقل نمی کنیم. امام بلافاصله می فرماید: «انما قلت فویل لهم ان ترکوا۔ ما اقول و ذهبوا الی ما یریدون» یعنی همانا من گفتم وای بر آن ها اگر مرا واگذارند و دنبال آنچه می خواهند بروند. (کلینی، 1386، ج 1، ص 447)

امام صادق علیه السلام نه تنها بارها روش کلامی را متذکر می شود، بلکه صحت نتیجه جدل را مطابقت با قول امام علیه السلام می داند، زیرا امام علیه السلام عالی ترین مرجع و آگاه ترین فرد است، چنانکه از این حدیث به خوبی آشکار است.

حالا دیگر تفاوت متکلم شیعی و سایر متکلمان و فرقه های آن دوران مشخص می شود. همهٔ بحث ها باید به امام ارجاع شود، زیرا او آگاه ترین مفسر است. امام صادق علیه السلام به دو دلیل از ورود مستقیم در مباحث کلامی پرهیز داشت: نخست آنکه بالاترین مرجع، قرآن است که پاسخ بسیاری از مسائل کلامی را در خود دارد و دوم آنکه علم امام بیش از عقل بشری گشایشگر است، زیرا امامان علیهم السلام خزان علم خداوندی بوده (کلینی، 1386، ج 1، ص 517) و گاهی آنان منشأ و حیطانی دارد (همان، ج 1، ص 577 و 603) با این توضیح، موضوع ایمان نیز از این روش مستثنی نیست.

### ایمان: محور منازعات کلامی

در نبرد صفین نتایج چند مترتب شد، تحکیم پایه های حکومت معاویه و تبدیل تدریجی آن به امپراطوری اموی، انشقاق در صفوف سپاه عراق و در نتیجه شکل گیری فرقهٔ خوارج که جهان اسلام و حکومت های اسلامی حداقل به مدت دو قرن از آسیب های آنان در امان نماند، از نتایج این نبرد بود.<sup>5</sup> شاید علی رغم اهمیت تاریخی این رخدادها برای علم کلام نیز این نبرد حاوی دستاورد مهمی بود و آن شکل گیری رسمی اولین فرقهٔ کلامی در عالم اسلام بود.

حروریه<sup>6</sup>، مُحکمه، مارقین اسامی ای بود که در عنوان کلی خوارج، جز بخشی از سپاه علی علیه السلام که زیر لوای شعار قرآنی خود «لا حکم الا لله» و در اعتراض به ماجرای حکمیت قرار داشتند، مصداقی نداشت. خوارج متکلمانی زبردست نبودند، آنان مانند دیگر فرق پس از خود مولود درهم تیندگی سیاست و کلام بودند که به واسطه جدل‌های متناقض، راه ورود بسیاری از مفاهیم را به علم کلام گشودند و رشد و گسترش این علم را موجب شدند. «خوارج در تدوین علم کلام شریک‌اند. خوارج مسائلی خارج از حوزه عقاید موروثی مطرح می‌کردند و بر سر همین مسائل با دشمنان مجادله می‌کردند» (ولهاوزن، 1375، ص 48) مسئله چیستی و کیفیت حکم مرتکب کبیره در اندیشه‌های خارجی به محوری‌ترین مسئله کلامی تبدیل شد، زیرا خوارج بیش از آنکه به تبیین مفهوم ایمان بپردازند، کیفیت مرتکب کبیره را که مورد اتفاق همه گروه‌های خارجی بود (العقل، 1416ق، ص 30) بسط دادند. تعداد گروه‌های فرقه خوارج در پرتو گزارش‌های فرق و نحل‌نویسان به گونه‌های مختلف منعکس شده است. بغدادی به نقل از کعبی، تعداد گروه‌های خارجی را بیست گروه برشمرده (بغدادی، 1358، ص 41) و افزوده: «چیزی که ایشان را با وجود پراکندگی مذاهبشان تا حدودی هماهنگ می‌سازد، کافر شمردن علی علیه السلام و عثمان و داوران در میان علی علیه السلام و معاویه و راضی‌شوندگان به داوری در میان آن دو و اصحاب جمل و گناهکاران و برخاستن و جنگیدن با امام ستمکار است» (همان، ص 40) مطابق گزارش شهرستانی، خوارج در این اعتقاد خود تا آنجا پیش رفتند که اظهار کردند «مناکحات بدون این رذیله درست نباشد». (شهرستانی، 1350، ص 83) گزارش‌هایی نیز وجود دارد که خوارج در اینکه «آیا کفر علی علیه السلام در پذیرش حکمیت شرک است یا نه اختلاف دارند». (اشعری، 1362، ص 49) از اینجا لازم می‌آید که «ایمان صحیح نه تنها اساس طبیعی سلطه سیاسی، بلکه اساس عضویت در امت اسلامی نیز باشد». (فخری، 1388، ص 57) مفهوم دیگری که توسط خوارج و متناظر با ایمان در ادبیات سیاسی و کلامی خوارج طرح شد، واژه تکلیف بود چنان‌که «پس از آنکه دینداران یا اهل تکلیف نابود شدند، جهان نیز تمامی نابود می‌گردد، زیرا آفرینش جهان برای اهل تکلیف بوده لاغیر» (اشعری، 1963م، ص 57) ولی این بحث جالب به همین جا خاتمه نمی‌یابد، «زیرا با نابودی اهل تکلیف، پابرجایی جهان بیهوده است» (همان، ص 57) میراث کلامی

ناتمام خوارج (که به زودی بدان خواهیم گشت) به فرقه کلامی دیگر آن زمان یعنی مرجئه منتقل شد تا با تعریف کفر و در نتیجه ایمان، این مفهوم کلامی ترنگریسته شود. پاسخ مسئله سیاسی خوارج را که دیگر رنگ و بوی کلامی به خود گرفته بود، مرجئه برابر نهاد دیگر آنان در عالم اسلام به گونه‌ای دیگر مطرح کردند.<sup>7</sup> در تعالیم اولیه مرجئه تمایز صریحی میان اسلام و ایمان دیده نمی‌شود (مکدرموت، 1372، ص 311/ شیخ مفید، 1330، ص 15) و با توجه به اینکه در میان فرق چندگانه خارجی، ازارقه به تفکیک کبیره از صغیره پرداخته‌اند می‌توان گفت ابتکار مرجئه بیان ویژگی‌های ایمان یا پرداختن به ساختار ذاتی ایمان (ایزوتسو، 1378، ص 129) است.

این نظر می‌تواند تا حدودی شرط تسمیه گروه مرجئه را روشن‌تر سازد. مرجئه، در لغت از ریشه ارجاء به معنی تأخیر انداختن است، نوبختی با نقل مصادیق احتمالی معنی ارجاء بر این گروه، تأخیر در خلافت علی ع پس از خلفای سه‌گانه را برجسته می‌سازد (نوبختی، 1361، ص 14) و در این سو فرق و نحل‌نویسان غیر شیعی نیز به همین ترتیب، تأخیر در حکم مرتکب کبیره به جهان دیگر را مصداق مرجئه می‌دانند. بغدادی، حدیثی از پیامبر نقل می‌کند که طی آن حضرت محمد ص گفته است مرجئه بر زبان هفتاد پیامبر، نفرین و لعنت شده‌اند<sup>8</sup> و چون درباره نام مرجئه از پیامبر ص می‌پرسند، ایشان می‌فرمایند: مرجئه کسانی هستند که می‌گویند ایمان گفتار بی‌کردار است و آن شیوه کسانی است که ایمان را تنها در اقرار به دین دانسته و به دستورهای دین کار نکنند. (بغدادی، 1358، ص 145) این گزارش بغدادی می‌تواند کلامی ترنگریسته شود و تعریف ایمان یعنی قول بلاعمل یا باور قلبی بدون عمل را که از مختصات مشترک تمام گروه‌های مرجئی است، از آن به دست آورد.

گزارش‌های تاریخی بسیاری وجود دارد که حلقه اولیه تفکر مرجئی که عمدتاً مرجئه سیاسی قلمداد می‌شود، از قضاوت درباره حضرت علی ع و معاویه به بهانه جلوگیری از فتنه میان امت مسلمان پرهیز داشته‌اند، مطابق یکی از این گزارش‌ها، سعد ابن ابی وقاص زهری گفته است گمان نمی‌کنم حق من به پیراهن خودم بیش از حق من به خلافت باشد، من جهاد کرده‌ام، پس با جهاد آشنایم و اگر مردی بهتر از من یافت شود، نفس خود را نمی‌نکوهم من جنگ نخواهم کرد مگر آنکه شمشیری برای من بیاورید که دو چشم، یک زبان و دو لب داشته باشد و بگوید این مؤمن است و آن

دیگری کافر. این سخن سعد در پاسخ به یحیی بن حصین بجلی باز تکرار شده است. (عطوان، 1380، ص 14)

مطابق این دیدگاه، فتنه در میان امت اسلام رخ داده است و بنی‌امیه نیز در سوی دیگر میدان به دلیل اقرار به کلمه «لا اله الا الله» مسلمان (مؤمن) به شمار می‌آیند، چنان‌که مرجئی متعصب دیگری گفته است: «هرگز با کسی که لا اله الا الله بگوید نخواهم جنگید» (همان، ص 17) نبود برهان قاطع که از آن به شمشیر تعبیر شده، باعث شده است که هر دو گروه علی‌السویه به شمار آیند و معنی آن در عرصه عمل سیاسی جز به رسمیت شناختن آنان چیز دیگری نخواهد بود، از سوی دیگر از دو گروه یکی مؤمن (مسلمان) و دیگری کافر خواهد بود؛ بنابراین تشخیص این حکم به جهان دیگر باز خواهد گشت.<sup>9</sup>

مرجئه با گنجاندن مفاهیمی چون معرفت به خدا [که اندکی بعد به معرفت اولیه و ثانویه تقسیم شد] (اشعری، 1362، ص 70 / بغدادی، 1358، ص 148) دوست داشتن او و اطاعتش، سعی در تعریف شالوده‌های ایمان کردند. این مفاهیم مورد اتفاق گروه‌های مرجئی<sup>10</sup> بالاخص مفهوم معرفت به خدا مرز میان ایمان و کفر تلقی می‌گردد، زیرا کفر، جهل به خدا و نبود معرفت است. اگر کنجکاوانه‌تر مسئله را بررسی کنیم، معرفت نیز چیزی جز دوست داشتن خدا و اطاعت کردن او نخواهد بود؛ بنابراین با حصول معرفت یا به تعبیری دیگر، حلول معرفت در فرد که دیگر به مؤمن-مسلم نامبردار شده است. این خصلت یگانه در مؤمن-مسلم به وجود آمده که کاستی و افزونی نخواهد پذیرفت، معنی این تحلیل نتیجه‌ای جز این قول جهم بن صفوان نخواهد بود که: «هرگاه آدمی به معرفت خدا رسد و بعداً با زبان به انکار او پردازد، کافر نشود که ایمان کاهش و افزونی نپذیرد.» (اشعری، 1362، ص 69)

به نظر می‌رسد تأکید مستمر خوارج بر کیفیت حکم مرتکب کبیره (کافر) و در سوی مقابل، تعریف ایمان توسط مرجئه (که از آن مقصودی جز تعریف کفر اراده نکردند) نتوانست وضعیت فرد (مؤمن یا مسلم-کافر) عضو جامعه اسلامی را کاملاً مشخص کند ضمن آنکه نتوانستند موضوع را از مرتکب کبیره به مفهوم کبیره تعالی دهند؛ به بیانی دیگر، مسئله این دو گروه، تعیین جایگاه مرتکب کبیره بود تا تعریف کبیره.

اصل چهارم از اصول خمس معتزله به همان سان که واصل بن عطاء را از حسن بصری جدا می‌ساخت، مسیر دو فرقه مذکور را نیز از معتزله جدا می‌کرد.

اصل منزلة بین المنزلتین، کوششی عقلانی بود تا آن بخش از جامعه اسلامی را که کبیره‌ای جز شرک مرتکب شده‌اند، به نحو رضایت‌بخشی سامان دهد. تأکید بر کوشش عقلانی از آن روست که این راه حل واصل علاوه بر دارا بودن ریشه‌های قرآنی و روایی، گفته می‌شود شاید متأثر از آموزه حد وسط گزینی ارسطویی نیز باشد (الفخوری، 1377، ص 123) اگر با قاطعیت نتوان این نظر را ابراز کرد، حداقل نمی‌توان شباهت جدی آن را به هیچ انگاشت. اهمیت اصل چهارم مکتب اعتزال (Gimaret, 1986, p.783) تنها از آن روست که در کنار مفاهیم مؤمن و کافر که در گیرودار مناقشات متکلمان متصلب خارجی و مرجئی مشوش جلوه‌گر شده بود، مفهوم فاسق را افزود تا قاطعانه حکم مرتکب کبیره (جز شرک) را فسق به معنای همان گناه بداند. (فخری، 1388، ص 61) «با این بیان، آنان سعی داشتند از موضع خوارج که مسلمان مرتکب کبیره را کافر می‌شمردند و نیز از موضع مرجئه که تأکید می‌کردند مسلمان مرتکب گناه کبیره مؤمن است، اجتناب کنند.» (اشمیتکه، 1378، ص 224) «... ریشه اشتباه معتزله در مسئله مرتکب کبیره است و رهیافت‌های غلطی که از آیات قرآنی دارند.» (جوادی، 1376، ص 10) همچنین بنا بر همین اصل قاضی عبدالجبار معتزلی سعی دارد تا اختلاف کلامی مکتب اعتزال و خارجی را مشخص کند؛ او می‌گوید: «اختلاف خوارج با ما داخل در بحث منزلة بین المنزلتین است» (بدوی، 1374، ج 1، ص 70) و ادامه می‌دهد: «... هر کس با اصل منزلة بین المنزلتین مخالفت ورزد و بگوید حکم کسی که گناه کبیره انجام داده، حکم بت‌پرستان، مجوس و دیگران است، چنین کسی نیز کافر می‌باشد، زیرا می‌دانی که با ضرورت دین پیامبر و امت مخالفت ورزیده است، اما اگر بگوید حکم چنین کسی در [لزوم] بزرگداشت و صحبت با او به خاطر خداوند حکم مؤمنان است، فاسق خواهد بود، زیرا اجماعی صریح را شکسته است، بدین معنی که منکر چیزی شده که ضرورتاً از دین امت دانسته می‌شود، ولی اگر بگوید: حکم چنین کسی نه حکم مؤمن است و نه حکم کافر، اما او را مؤمن می‌نامم، در این صورت خطاکار است.» (همان، ج 1، ص 70) بنابراین فاسق، و از آنجا که هنوز مسئله مرتکب کبیره است و نه خود کبیره، همان گناهکار



مرتکب کبیره است و این بدان معناست که فسق تعریف خاصی نیافته است بلکه مرتکب کبیره جایگاه جدیدی پیدا کرده بود.<sup>11</sup>

به هر روی تا اینجا مؤمن همان مسلم انگاشته شد و کافر در قلمرو اعمالش لاجرم مؤمن، و با اندکی تسامح بعدها فاسق محسوب می‌گشت. مسئله اساسی همچنان پا برجا بود و آن اینکه به راستی ایمان همان اسلام خواهد بود؟ تفکیک این دو مفهوم و بسط آن‌ها می‌توانست دستاوردهای نظری بیشتری را به همراه داشته باشد. ابن تیمیه متکلم مشهور حنبلی، بحث بر سر معنای دو واژه اسلام و ایمان را مهم‌ترین و در عین حال نخستین مسئله تقسیم امت اسلامی به نحله‌های مختلف دانسته که تکفیر همدیگر را در پی داشت. نمی‌توان با این قاطعیت سخن ابن تیمیه را پذیرفت، زیرا برای نمونه همان‌طور که آمد، فرقه خوارج بیش از آنکه خاستگاهی کلامی به معنای درست آن داشته باشند، نحله‌ای سیاسی بودند و جای دادن آنان در زمره متکلمان چیره‌دست خطاست، اما می‌توان با نگاه انتزاعی ابن تیمیه همچنان همراه بود که ایمان، محوری‌ترین مسئله‌ای است که تفاسیر مختلفی از آن ارائه شد.

ل. گارده در یک دسته‌بندی منسجم، مهم‌ترین محورهایی را که می‌توان در این خصوص مطرح کرد، از این قرار می‌داند: تبیین رابطه ایمان و اسلام، پرسش از افزونی و کاستی پذیرفتن ایمان، تعیین درجات ایمان، کیفیت حکم مؤمن در این جهان و جهان دیگر. (Gardet, 1986:1170)<sup>12</sup>

امام صادق علیه السلام در احادیث مختلفی در این خصوص به سؤالات اصحاب و شاگردانش به نحوی روشن پاسخ داده است که این پاسخ از سویی در تبیین مسئله ایمان و از سوی دیگر در رویارویی فکری با فرقه‌های مرجئی و خارجی است.<sup>13</sup> با این وصف، امام صادق علیه السلام در پاسخ‌گویی به شبهات و البته در توضیح نظریات خود در گام نخست به تعریف محدوده اسلام می‌پردازد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: قاسم‌پور، 1389، شماره 3، ص 132-133)

### 1. ایمان: داخل در اسلام

امام صادق علیه السلام بر پایه آیه 14 سوره حجرات، تمایز صریحی میان اسلام و ایمان قائل می‌شود. (عطاردی، 1384، ج 5/ص 134) شأن نزول آیه از این قرار است که گروهی از طایفه بنی‌اسد (طبری، 1424ق، ص 397) در یکی از سال‌های قحطی و

خشکسالی وارد مدینه شدند و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ﷺ شهادتین بر زبان جاری ساختند، به پیامبر ﷺ گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدم، و دست به جنگ نزدیم و از این طریق می‌خواستند بر پیامبر ﷺ منت بگذارند. (مکارم شیرازی، 1364، ص 216/ طبری، 1424ق، ص 390) در همین حال آیه نازل شد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (عرب‌های بادیه‌نشین گفتند ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیآورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند. خداوند آمرزندهٔ مهربان است.)

بر اساس این استدلال، مفهوم اسلام کلی‌تر از ایمان به نظر می‌آید، بیان مشابهی در دعائم الاسلام به ثبت رسیده است. بر اساس این گزارش قاضی نعمان، اسلام و ایمان به صورت دو دایرهٔ خارجی و داخلی ترسیم شده است. (قاضی نعمان، 1963، ص 12) این روایت به دو گونه قابل تفسیر است: نخست آنکه ایمان قلب اسلام است و دیگر آنکه محدودهٔ اسلام، کلی‌تر از ایمان است. حدیثی دیگر می‌تواند تفسیر نخست را تقویت کند: «الاسلام هو الظاهر و الایمان هو الباطن الخالص فی القلب». (همان‌جا) در حالی که بر اساس تعالیم اولیهٔ مرجئه تمایز صریحی میان اسلام و ایمان دیده نمی‌شود و خوارج نیز آنچنان‌که مشخص است، هیچ تمایزی میان ایمان و اسلام نمی‌گذاشتند بلکه «از دیدگاه خوارج، ایمان و اسلام مفاهیمی مترادف بود». (عواجی، 1418ق، ص 330) امام صادق علیه السلام تمایز میان اسلام و ایمان را هنگامی که سماعة بن مهران از ایشان می‌پرسد که آیا میان اسلام و ایمان فرقی است؟ با ذکر مثالی بسط بیشتری می‌دهد، وی به پرسش سماعة پاسخ مثبت می‌دهد و می‌پرسد اگر مردی را در مسجد الحرام دیده باشی، آیا شهادت می‌دهی که او را در کعبه دیده‌ای؟ سماعة پاسخ منفی می‌دهد. سپس امام علیه السلام می‌پرسد که اگر مردی را در کعبه دیده بودی، آیا یقین داشتی که او را در مسجد الحرام دیده‌ای؟ سماعة پاسخ می‌دهد: «بلی» و امام علیه السلام می‌گوید: نسبت ایمان و اسلام چنین است. (کلینی، 1386، ج 4، ص 63) امام صادق علیه السلام در عین حال تفکیکی نیز میان مؤمن و مسلم قائل می‌شود. حدیثی دیگر بیان می‌کند

که: «والاسلام غیر الایمان و کل مؤمن مسلم و لیس کل مسلم مؤمن» (الحویزی، 1373، ص 103) بر اساس این قاعده تمایز میان این دو مفهوم بر اساس فاعل ایمان نیز مطرح می‌شود، در حالی که به اعتقاد خوارج در هنگام جهاد با کافران در این جهان (که در ادبیات خوارج دارالحراب نامیده می‌شود) ایمان (اسلام) عملی سنجیده شده و تحقق می‌یابد و تنها در این صورت فرد با نام مؤمن (مسلم) شناخته می‌شود و در صورت انجام گناه کبیره از دارالهجریه (مکان استقرار موقت گروه خوارج) بیرون رانده می‌شود.<sup>14</sup> (مکدرموت، 1372، ص 310) این دو نشانگر تقلیل و فرو کاستن محدوده اسلام به محدوده جغرافیایی دارالهجریه و انطباق و یکی دانستن محدوده ایمان و اسلام است. به نظر می‌رسد تصویری که امام از محدوده این دو مفهوم به روشنی و وضوح در پاسخ عجلان فضیل یسار و سماعه ارائه می‌کند (کلینی، 1386، ج 4، ص 41-45) مانند دوایر متداخلی است که دایره داخلی را ایمان تشکیل می‌دهد، زیرا شرط ایمان در ابتدا ورود به محدوده اسلام است. گزارشی دیگر پس از تمثیل دوایر اضافه می‌کند: «الایمان یشرک الاسلام و لا یشرکه الاسلام یكون الرجل مسلما غیر مؤمن و لا یكون مؤمنا الا و هو مسلم» (قاضی نعمان، 1963، ص 12) که می‌توان نسبت این دو واژه را با عموم و خصوص مطلق منطقی بهتر بیان کرد.

## 2. ایمان: تساوی ذهنیت و کردار

با تمایز محدوده مفاهیم ایمان و اسلام، امام صادق علیه السلام بیش از آنکه همچون خوارج بر تعریف کافر یا غیر مؤمن متمرکز شود (ایزوتسو، 1378، ص 44) به تعریف ایمان می‌پردازد.

اما به راستی ایمان از منظر امام صادق علیه السلام دارای چه مفهومی می‌تواند باشد؟ پاسخ این سؤال را می‌توان از لابلای پاسخ امام به نامه عبدالرحیم بن روح قصیر یافت. امام علیه السلام در پاسخ او که از چستی ایمان پرسش کرده است می‌گوید: «ایمان هو الاقرار بالسان و عقد فی القلب و عمل بالارکان» یعنی ایمان اقرار نمودن به زبان، تصمیم قلبی و عمل به اعضا و جوارح است. سپس ادامه می‌دهد: ایمان اجزایی دارد، به هم پیوسته و مانند خانه‌ای است که سقف و در و دیوارش به هم پیوسته است.<sup>15</sup> امام علیه السلام بلافاصله در ادامه از مفهوم اسلام نیز پرده برمی‌دارد و ادامه می‌دهد که اسلام نیز مانند

خانه‌ای است و کفر هم مانند خانه‌ای. گاهی بنده مسلمان است پیش از آنکه مؤمن باشد، پس اسلام پیش از ایمان و شریک آن است. (کلینی، 1386، ج 4، ص 44/ الحویزی، 1373، ج 5، ص 101)

عمل به ارکان ویژگی بارز ایمان از دیدگاه امام صادق علیه السلام است که دائماً در احادیث مربوط به ایمان، بر آن تأکید می‌ورزد. (عطاردی، 1384، ص 141/ قاضی نعمان، 1963، ص 4) مطابق قول امام، اقرارکننده به دین مسلم و عمل‌کننده به امر خدا مؤمن نامیده می‌شود، اگرچه در مقام مقایسه میان آرای امام صادق علیه السلام با خوارج نیستیم، ذکر این نکته لازم است که عمل در اندیشه کلامی خوارج نیز جایگاهی برجسته دارد «خوارج به عنوان اولین فرقه رسمی سیاسی و کلامی که در بستری کاملاً اسلامی و نه ناسیونالیستی رشد یافتند، دارای دو مشخصه ایمان عملی و کشیدن شمشیر در راه تحقق آن بودند.» (ولهاوزن، 1375، ص 41/ اشعری، 1362، ص 65)

آنان اعمال را جزء مکمله ایمان می‌دانستند (عواجی، 1418ق، ص 321) و مرتکب گناه کبیره را از محدوده ایمان که به زعم آنان اسلام نیز می‌باشد، خارج و درباره او حکم کافر را جاری می‌ساختند. (همان، ص 323) این عمل که از آن می‌توان به جهاد مطابق تعریف خارجی یاد کرد. آنچنان که گفته شد، درباره اثبات ایمان یا همان اسلام صورت می‌پذیرد و به آن پیوند خورده است، در حالی که امام صادق علیه السلام بین دو مفهوم اسلام و ایمان تمایز برجسته‌ای قائل است و عمل به ارکان را جزء مکمل ایمان و اثبات ایمان را مستلزم آن می‌داند.<sup>16</sup>

تعریف و جایگاه ایمان از دیدگاه امام صادق علیه السلام، ویژگی‌های مؤمن در توصیفات که محمد بن حفص خارجه به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، به خوبی روشن می‌گردد محمد بن حفص می‌گوید: شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام از قول مرجئه راجع به کفر و ایمان چنین پرسید که: مرجئه استدلال می‌کنند کسی را که ما کافر می‌دانیم، نزد خدا هم کافر است همچنین مؤمن هم زمانی که به ایمانش اقرار کرد، او را نزد خدا مؤمن می‌دانیم.<sup>17</sup> امام صادق علیه السلام آنگاه فرمود: چگونه این دو برابرند؟ در صورتی که کفر انکار خداوند است و پس از انکار، از او گواه و دلیلی نخواهند، ولی ایمان ادعایی است که جز با دلیل ثابت نشود و دلیل مؤمن، عمل و نیت اوست که اگر یکی شدند،

بنده نزد خدا مؤمن است و کفر به هر یک از این سه جهت نیت، قول و عمل ثابت می‌شود. (کلینی، 1386، ج 4، ص 63) بنابراین امام صادق علیه السلام معتقد به یکی بودن عمل یا کردار با ذهنیت و نیت است، در صورتی که در اندیشهٔ مرجئه چنین نیست. این مفاهیم بعدها در بین متکلمان امامیه بسط بیشتری یافت؛ برای مثال، شیخ مفید در *اوائل المقالات* نیز با شرح معانی این دو مفهوم و تمایز میان آن‌ها، مسلمان را «اهل المعرفة و الاقرار» نامیده و هنگام بحث دربارهٔ ایمان، از خدا و رسول و پیامی که رسول خدا آورده سخن گفته است. (شیخ مفید، 1330، ص 15) همچنین ابن طائوس از عالمان پر نفوذ قرن هفتم نیز در پاسخ به قاضی عبدالجبار معتزلی که گفته بود: اگر ایمان به زبان و یا قلب باشد، زیادی و کاستی در آن راه نمی‌یابد، می‌گوید: «کار زبان و احوال قلب نیز زیادی و کاستی می‌پذیرد.»<sup>18</sup> (ابن طائوس، 1380، ص 386)

### 3. ایمان: مفهومی متدرج

علی‌رغم دفاع سرسختانه اشعری در *مقالات* از ابوحنیفه (اشعری، 1362، ص 68) بر اساس مادهٔ یک وصیت منسوب به او ایمان عبارت است از اقرار به زبان، تصدیق درونی و معرفت به قلب است و در این قول، عمل به ارکان مشاهده نمی‌شود که معنای ضمنی آن این است که «ایمان تا حدی ثابت و لا متغیر است و گناه سبب تضعیف یا آسیب رساندن به ایمان نمی‌شود.» (Lalani, 2000, p. 85)

اشعری در *مقالات* حکایتی را نقل می‌کند که طی آن، عمر بن عثمان شمزی از ابوحنیفه می‌پرسد: کیفیت حکم کسی که خوردن گوشت خوک را بنا بر امر خدا در قرآن حرام می‌داند ولی نمی‌داند که آنچه حرام کرده، گوشتی است که در پیش او نهاده‌اند چیست؟ ابوحنیفه پاسخ می‌دهد: «چنین کسی مؤمن است» پرسش و پاسخ ادامه می‌یابد تا آنکه عمر می‌پرسد: «کیفیت حکم کسی که می‌داند محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، ولی نمی‌داند که او سیاه یا سفید است چه می‌شود؟» ابوحنیفه در پاسخ چنین کسی را نیز مؤمن می‌داند؛ بنابراین ابوحنیفه ایمان را خصلتی واحد انگاشته که افزونی و کاستی نمی‌پذیرد و مفهوم مخالف آن این است که «مردمان را ایمان‌های متفاوت نیست» در حالی که بر خلاف این نظر، ایمان از دیدگاه امام صادق علیه السلام افزونی و کاستی‌پذیر بوده و مفهومی متدرج است. ایشان در مرزبندی حدود ایمان، محدودهٔ

عمل فرد را به دو محدوده کلی اسلام و جزئی ایمان تقسیم کرده، سپس با ژرفکاوای برای ایمان درجاتی از شدت و ضعف قائل می‌شود:

«به تحقیق ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و پرهیزگاری یک درجه بالاتر از ایمان و ایمان را مراتبی است» و «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است» و «ایمان عبارت است از اقرار، عمل و نیت و اسلام اقرار است و عمل». (الحراتی، 1376، ص 374 و 389-392)

جابر جعفی به نقل از امام علیه السلام صورت‌بندی دقیق‌تری ارائه می‌کند و می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای جعفی، همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی گرامی‌تر از یقین نیست. (کلینی، 1386، ج 4، ص 86)

متدرج بودن ایمان، مفهوم توبه را نیز تا حدودی برجسته می‌کند. از دیدگاه امام علیه السلام و بر پایه آیاتی از قرآن در حالی که حدود اسلام کلی‌تر از ایمان ترسیم می‌شود، شرط خروج از محدوده ایمان که بر اساس نمونه آن دارای درجاتی است، انجام کبیره و یا صغیره و شرط بازگشت توبه است. (الحویزی، 1373، ج 5، ص 101) اگرچه فرد هنگام خروج از ایمان هنوز به واسطه اقرار به وحدانیت خدا، مسلمان است و این موضوع در پاسخ امام به نامه عبدالرحیم قصیر کاملاً مشهود است. (کلینی، 1386، ج 4، ص 44)

چنان‌که کلینی در کافی، صورت‌بندی نسبتاً دقیقی را از گفته‌های امام صادق علیه السلام ارائه می‌کند، امام صادق علیه السلام مؤمن را در عمل به مجموعه فضایل اخلاقی آراسته می‌سازد؛ افعال اخلاقی که در شدت و ضعف یا افزونی و کاستی پذیرفتن ایمان و یقین دخیل است. به هر حال امام صادق علیه السلام با تفکیک محدوده اسلام از ایمان و تأکید بر اینکه ایمان نیز دارای شدت و ضعف (قاضی نعمان، 1963، ص 9) است، برخلاف مرجئه و خوارج به یکی بودن نیت و رفتار قائل بوده و راهی متفاوت را پیشنهاد می‌کند؛ بنابراین، عمل مؤمنانه در بالاترین درجه آن (که به تعبیر امام صادق علیه السلام یقین نامیده می‌شود) در پرتو معرفت شکل می‌گیرد؛ شناختی که به واسطه علم امام حاصل خواهد شد.

#### 4. معرفت و متعلق ایمان

کلینی در اصول کافی، حدیثی را به نقل از عیسی بن سری روایت می‌کند که در

فهم و توضیح مطلب ما بسیار گویاست، در این روایت، ارتباط جدی میان نظریه امامت امام صادق علیه السلام<sup>19</sup> مبتنی بر علم امام و توضیحاتش درباره ایمان مطرح می‌شود. عیسی علیه السلام درباره ارکان اسلام از امام صادق علیه السلام سؤال می‌پرسد و می‌گوید به من ارکانی را معرفی کن که در صورت عمل نکردن به آنها دینم تباه گردد. امام صادق علیه السلام از شهادت به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و زکات نام می‌برد و امامت آل محمد صلی الله علیه و آله (امامان شیعی) را بدان می‌افزاید. گفتگو ادامه می‌یابد و عیسی علیه السلام از امام می‌خواهد تا برهانی را برای ولایت یا امامت امامان شیعی ارائه کند. امام صادق علیه السلام با استناد به آیه 59 سوره نساء که در آن، خداوند مؤمنان را خطاب قرار داده و از آنان می‌خواهد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اولوالامر را اطاعت کنند، به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در باب شناخت امام اشاره می‌کند و امامان قبل از خود را نام می‌برد. سپس امام علیه السلام که استقبال حاضران را می‌بیند، از آنان می‌خواهد که در صورت نیاز به سخنش ادامه دهد. حکم بن اعور با اشتیاق از امام علیه السلام می‌خواهد که ادامه دهد. امام می‌گوید که محمد بن علی علیه السلام پدرش نقش مؤثری در شناساندن و معرفی احکام اسلامی داشته است و شیعیان قبل از ابوجعفر، مناسک حج و احکام حلال و حرام را نمی‌دانستند و ابوجعفر بود که باب علم را گشود. امام صادق علیه السلام ادامه می‌دهد امر امامت این‌گونه است که زمین بی‌امام باقی نمی‌ماند و هر که امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. (کلینی، 1386، ج 4، ص 57)

می‌توان گفت متعلق ایمان غیب است و انسان مؤمن از رهگذر ایمان به غیب است که مسیر کمال و تعالی خود را می‌پیماید. این نکته ناظر به بعد باطنی آموزه‌های شیعی نیز می‌باشد؛ بنابراین در اینجا مفهوم ایمان مستلزم معرفت یا علم به عنوان یکی از وجوه نظریه ایمان امام صادق علیه السلام است. امام صادق علیه السلام با تأکید بر اینکه ایمان یکی از مهم‌ترین پایه‌های اسلام است، در پاسخ به مردی که از او درباره تفاوت اسلام و ایمان پرسش می‌کند، می‌گوید: اسلام یعنی شهادت به اینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست، به جا آوردن نماز، دادن زکات، روزه و حج است که مردم همین صورت ظاهری را رعایت می‌کنند. امام صادق علیه السلام ادامه می‌دهد که ایمان، معرفت و شناخت امامت امامان شیعه است و قبولی فرایض دیگر وابسته به همین است. (همان، ص 56)

در اینجا پیوندی جدی میان نظریه امامت امام صادق علیه السلام با مسئله ایمان با محوریت علم امام وجود دارد، بدین ترتیب که رسیدن به اعلی درجه ایمان مستلزم عمل مؤمنانه (اخلاقی) است؛ عملی که بر مبنای احکام کشف شده به واسطه علم امام است.

## نتیجه‌گیری

مسئله ایمان که ابتدا توسط خوارج و در بحبوحه جنگ صفین، در پی یافتن پاسخی درباره اینکه «چه کسی شایستگی حکومت را دارد»، پا به عرصه منازعات کلامی نهاد. علی‌رغم اختلافات درونی گروه‌های مرجئه به زودی به محوری‌ترین مسئله فکری آنان تبدیل و در آرای کلامی متکلمان شیعی و بعدها در کلام اشعری و... پروراند شد. در این میان، متکلمان شیعی بیش از هر چیز وامدار صورت‌بندی جدید امام صادق علیه السلام در حل مسئله ایمان بودند. امام صادق علیه السلام با تبیین وجوه مختلف این مسئله، گره از دشواری که بنا بر نظر مرجئه متعلق به دنیای دیگر است می‌گشاید، مسئله‌ای که بیش از آنکه به آخرت مربوط باشد، متعلق به همین دنیا بود.

## پی‌نوشت‌ها:

1. در رجال کشی از قول ابان بن تغلب آمده است که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «جالس اهل المدینه فانی احب ان یروا فی شیعتنا مثلک» (طوسی، 1382، ص 396) همچنین گفته شده که امام صادق علیه السلام در مرگ ابان فرمود: «رحمه الله اما و الله لقد اوجع قلبی موت ابان.» (همان، ص 395)
2. نمونه‌هایی وجود دارد که ریشه‌های کلامی برخی از احکام فقهی را بیشتر نشان می‌دهد؛ برای نمونه، مسئله تقدیم برادرزاده ابوینی بر عموی پدری در توریث که به مسئله استحقاق خلافت علی و منع آن از عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌گردد. (سید مرتضی، 1407ق، ج 3، ص 237)
3. در گزارشی آمده است امام صادق علیه السلام پس از مناظره مرد شامی و هنگامی که مرد شامی از او می‌خواهد که وی را از شیعیان خود بداند و آموزش دهد، رو به هشام می‌کند و می‌فرماید: «یا هشام علمه فانی احب ان یكون تلمیذاً لک.» (طوسی، 1382، ص 346) همچنین گفته شده است: ابوالهذیل در مناظره اگر از کسی واهمه داشت، فقط از او یعنی هشام بود. مسعودی نیز مناظرات عدیده‌ای را نقل کرده که در آن‌ها هشام بر ابو الهذیل فائق آمده است. (نعمانی، 1363، ص 31)



4. امام صادق علیه السلام به روش کلامی شاگردان و دانش کلامی آنان باور داشت. در گزارشی آمده است در یکی از مناظرات، امام علیه السلام در وصف حمران بن اعین رو به طرف مناظره می‌کند و می‌فرماید: «ان غلبت حمران فقد غلبتني.» (طوسی، 1382، 345)
5. مسعودی می‌نویسد: مردم شام نیزه‌ها را بلند کردند... و علی را ندا دادند که ای پسر عم محمد آیا از هلاک شدن مردم باک نداری؟ وقتی بسیاری از مردم عراق این را بدیدند، گفتند کتاب خدا را می‌پذیریم و به صلح متمایل شدند. (مسعودی، 1365، ج 1، ص 747)
6. یعقوبی و مسعودی معتقدند چون خوارج به سوی منطقه حرورا رفتند، حروریه نامیده شدند. (همان، ج 1، ص 774/ یعقوبی، بی تا، ص 93)
7. گفته می‌شود زمانی که شورش کوفیان و بصریان و مصریان علیه عثمان در قالب انقلابی با شعارهایی همچون عدالت، فساد ستیزی و برپایی حق در مدینه لباس خلافت را از تن خلیفه مقتول به در می‌آورد، عده‌ای با استناد به سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله از دخالت در آنچه به زعم آنان فتنه در امت اسلام بود، دوری جستند و هسته اولیه معتقدان به اندیشه ارجاء را پایه‌گذاری کردند. برخی سخنان منتقدین آن روزگار عالم عربی اسلامی مانند عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری مبنی بر بی‌اعتنایی به سیاست آنان را تا حد زیادی به مرتبه کسانی که به وضع موجود دل بسته‌اند، تنزل می‌داد آنچنان‌که مکدموت به خوبی اشاره می‌کند «مذهب مرجئه، ریشه سیاسی داشته و پیروان آن می‌کوشیدند تا از پیدا شدن تفرقه در صفوف مسلمانان جلوگیری کنند و به جای آن وحدت برقرار سازند.» (مکدموت، 1372، ص 310)
8. حدیثی به این مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. ابومسروق می‌گوید: امام صادق علیه السلام از من درباره اهل بصره پرسید که بر چه مذهبی هستند، گفتم: مرجئه، قدریه و خوارج. گفت: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر و مشرک را که به هیچ وجه خداپرست نیستند.» (کلینی، 1386، ج 4، ص 219) همچنین کلینی از قول فضیل یسار نقل می‌کند که: با مرجئه همنشین نشوید، خدا آن‌ها و ملت‌های مشرکان را لعنت کند، زیرا در هیچ چیز خدا را پرستش نمی‌کنند. (همان، ج 4، ص 220)
9. سایه سنگین مرجئه قرن نخست هجری را در بر گرفته بود و بستری شد تا سایر فرقه‌ها که اشعری آنان را امتداد مرجئه می‌داند، در عالم اسلام رشد نمایند. شاید با این نگاه تاریخی بتوان به راز لعن مضاعف آنان توسط امام صادق علیه السلام پی برد.
10. ایمان، علی‌رغم اختلافات درونی گروه‌های مرجئه به زودی به محوری‌ترین مسئله فکری آنان تبدیل شد. بغدادی، صورت‌بندی، نقش و شکل‌گیری گروه‌های منبعث از مرجئه را در الفرق بین الفرق بر اساس کیفیت ایمان ارائه داده است. مطابق نظر بغدادی، مرجئه به سه دسته قدریان معتزلی، گروهی بر کیش جهم بن صفوان و گروهی غیر از جبریه و قدریه تقسیم می‌شوند. (بغدادی، 1358،

ص 69 و 153) عبدالکریم شهرستانی نیز در صورت‌بندی دیگری، مرجئه را چهار دسته می‌داند. (شهرستانی، 1350، ص 81) به هر حال اگرچه صورت‌بندی ملل و نحل‌نویسان در پرتو حوادث و اخبار مختلف به اشکال گوناگون صورت پذیرفته است، در دو اصل مورد اعتقاد مرجئه یعنی تأخیر در خلافت علی و در نتیجه فرزنداننش و تعریف خاص از ایمان و کمی و کاستی نپذیرفتن آن، که از خصوصیات عمومی فکری فرقه مرجئه به شمار می‌آید، هیچ تناقضی در کار نیست (همان، ص 184) ضمن اینکه اصل اول مورد اعتقاد تمامی فرق بوده و شاید همین ویژگی باعث شده است که بغدادی آنان را منبعث از مرجئه به شمار آورد.

11. نسبت ایمان و فسق از دیدگاه ابوبکر باقلانی متکلم اشعری نیز قابل توجه است. بر اساس نظر او، ایمان و فسق قابل جمع‌اند و به همین دلیل، مسلمان فاسق مؤمن نیز وجود دارد. باقلانی در تعلیل گفتار خویش ادامه می‌دهد: «چراکه فسق او با ایمانش ضدیتی ندارد، چه ایمان به عقیده ما — همان آگاهی از خداوند و باور کردن و عقیده داشتن به اوست و از دیگر سوی، ارتکاب گناه این آگاهی و این باور را نفی نمی‌کند؛ بنابراین مؤمن به سبب همان باوری که در اوست و با ارتکاب گناه از میان نمی‌رود و مسلمان فاسق نه کافر است و نه مشرک. (بدوی، 1374، ص 674)

12. همچنین می‌توان در مقایسه با این دسته‌بندی به آیاتی از قرآن اشاره کرد که به نوعی این دسته‌بندی را یادآوری می‌کند (آیه 14 سوره حجرات درباره تفاوت اسلام و ایمان؛ آیه 173 سوره آل عمران درباره افزونی‌پذیری ایمان؛ آیه 82 سوره طها درباره آمرزش در جهان دیگر). درباره آیه 14 سوره حجرات باید گفت این آیه در تفاسیر شیعه و سنی به عنوان بارزترین آیه در تفاوت مفاهیم اسلام و ایمان یاد شده است. در این باره نگاه کنید به:

— ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی)، تفسیر التفاسیر، تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، 1381، ج 4، ص 2407.

— سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، تحقیق الدكتور عبدالله بن عبدالمحسن التركي، القاهرة: مرکز البحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة، 1424ق، ج 13، ص 603.

— الحویزی، عبد علی رحمته الله علیه بن جمعة العروسی، تفسیر نور الثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، قم، 1415ق، ص 100.

— الزمخشری، جارالله، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، تحقیق احمد عبد، ریاض، 1418ق، ص 587.

— الطبرسی، ابوعلی رحمته الله علیه فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، 1992، ج 10، ص 176؛ همچنین طبرسی، قم، 1349.

13. احادیثی در اصول کافی به نقل از امام صادق رحمته الله علیه وجود دارد که نشان روی‌گردانی امام صادق رحمته الله علیه از گروه مرجئه و خوارج است. بنا به نقل کلینی امام صادق رحمته الله علیه می‌گوید: خدا لعنت کند قدریه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را، سپس در

پاسخ به اینکه چرا قدریه و خوارج را هر کدام یک بار لعنت کردی و مرجئه را دو بار؟ فرمود: مرجئه می‌گویند کشندگان ما (شیعیان) مؤمن‌اند، پس دامنشان تا روز قیامت به خون ما آلوده است. (کلینی، 1386، ج 4، ص 219)

14. از نظر خوارج جهان دارالحرب (سرزمین جنگ)، شهرهای مخالفان خوارج دارالکفر (سرزمین کفار) و محدوده زندگی خوارج به دلیل تغییر مداوم دارالهجره (سرزمین هجرت) نامیده می‌شود، ضمن آنکه اساساً از دیدگاه آنان، جهان جایگاه کافران است که البته منظور مخالفان آنان است. (بغدادی، 1358، ص 41/ اشعری، 1362، ص 49-58)

15. عبارت تصمیم قلبی گویای ذهنیت یا نیت است و همان‌گونه که ذکر خواهد شد، ایمان با بسیاری از فضایل اخلاقی گره خورده است و اظهار آن فضایل، خود به معنی شرط صدق ایمان است.

16. از احادیث مختلف روایت شده از امام علیه السلام می‌توان به دو نکته دست یافت: نخست تعریف ایمان که بدان اشاره شد و دیگر آنکه ایمان ضمن آنکه با بسیاری از فضایل اخلاقی گره خورده است، اظهار آن فضایل، خود به معنی شرط صدق ایمان است مانند احادیث مذکور ذیل باب علامات المؤمن و احادیثی همچون: «... شیعتنا اهل الهدی و اهل التقی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل الفتح و الظفر» و «... ثلاثة من علامات المؤمن العلم بالله و من...» و «... المؤمن له قوة فی الدین و حزم فی لین و ایمان فی یقین و حرص فی فقه و...» (ر.ک: العطار، 1384، ج 3، ص 359/ همچنین قزوینی، 1385، ج 7، ص 314)

17. اختلاف عمده گروه‌های دوازده‌گانه مرجئه نیز چنان‌که ونسینک به خوبی پی برده است، در گنجاندن مفاهیمی همچون فرمان‌برداری، قهر، بیم و... در تعریف ایمان است و چنان‌که مکدرموت نتیجه می‌گیرد، مرتکب گناه کبیره از مسلمان بودن خارج نمی‌شود مگر اینکه از ایمان خود که معرفت و اقرار به اصول اسلام است، دست بردارد. (مکدرموت، 1372، ص 311)

18. از دیدگاه ابن طاوس، ایمان مساوی با تصدیق است و او بر این باور است که ایمان عبارت است از تصدیق به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هر چیزی که پیامبر تصدیق به آن را الزامی بداند [ما جاء به النبی]. (ابن طاوس، 1380، ص 390)

19. در این باره باید گفت که امام صادق علیه السلام پیش‌بایسته‌های ارزشی است که در اعلام نظریه امامت خود به کار بست. امام صادق علیه السلام با دقت کافی و استحکام نظریه‌ای متفاوت و متمایز از آنچه تا آن روزگار مطرح شده بود، ابراز کرد. عمده تلاش او در هویت‌بخشی به امامت شیعی به بار نشست و جامعه شیعی زمان او و پس از ایشان مفتخر به داشتن رهبری فراتر از یک سیاستمدار برخوردار از مراتب معنوی همچون علم لدنی شد. نص، علم، نور، عصمت و حجت ویژگی‌های ارزشی بود که امام صادق علیه السلام در تدوین نظریه و البته تکمیل نظریه پدرش به کار بست. از این میان، عنصر موروثی

نص پیش نیازی مهم برای سه مؤلفه دیگر تلقی می‌شد. این مؤلفه‌های پیشینی منجر به تفاوت‌های کلامی- فقهی مذاهب اسلامی بالاخص دو مذهب شیعه و سنی شد. (ر.ک: دفتری، 1378، ص 147/ (Lalani, 2000, p.83)

## منابع

1. قرآن کریم.
2. آل کاشف الغطاء، محمد حسین؛ اصل الشیعه و اصولها؛ ترجمه علیرضا خسروانی، سهامی چاپ، 1317.
3. ابن طاووس، محمد؛ سعد السعود للنفوس؛ تحقیق مرکز ابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم: بوستان کتاب، 1380.
4. ابوزهره، محمد؛ الامام الصادق حیات و عصره، آرائه و فقهه؛ قاهره: دارالفکر العربی، بی تا.
5. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین؛ ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر، 1362.
6. اشعری، سعد بن عبدالله ابی خلف؛ المقالات و الفرق؛ تصحیح محمدجواد مشکور، تهران: عطایی، 1963 م.
7. اشمیتکه، زابینه؛ اندیشه‌های کلامی علامه حلی؛ ترجمه احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1378.
8. امین، احمد؛ ضحی الاسلام؛ چ 10، بیروت: دارالکتاب العربی، بی تا.
9. ایزوتسو، توشی هیکو؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی؛ ترجمه زهرا پورسینا، تهران: سروش، 1378.
10. بدوی، عبدالرحمن؛ تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام؛ ترجمه حسین صابری، چ 1، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1374.
11. بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر؛ الفرق بین الفرق؛ ترجمه محمدجواد مشکور، چ 3، تهران: اشراقی، 1358.
12. جوادی، محسن؛ نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن؛ قم: نشر معارف، 1376.
13. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1369.
14. الحراتی، ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1376.

15. الحویزی، عبد علی بن جمعه العروسی؛ تفسیر نورالثقلین؛ تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1373.
16. دفتری، فرهاد؛ تاریخ اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای، چ 1، تهران: فرزانه روز، 1378.
17. زمخشری، جارالله؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ تحقیق احمد عبد، ریاض، 1418ق.
18. سیوطی، جلال‌الدین؛ درالمنثور فی التفسیر بالمأثور؛ تحقیق الدكتور عبدالله بن عبدالمحسن التركي، القاهرة: مرکز البحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة، 1424ق.
19. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ ترجمه دکتر سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران: اقبال، 1350.
20. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ تعلیق شیخ الاسلام زنجانی، قم: مکتبه الداوری، 1330.
21. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان؛ ترجمه دکتر احمد بهشتی، قم: انتشارات فراهانی، 1349.
22. \_\_\_\_\_؛ مجمع البیان؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، 1992م.
23. طبری، محمد بن جریر؛ تفسیر طبری؛ تحقیق عبدالله بن عبدالمحسن التركي، ریاض: دار العالم الکتب، 1424ق.
24. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج 8، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، 1382.
25. عتیق نیشابوری (سورآبادی)، ابوبکر؛ تفسیر التفاسیر؛ تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، 1381.
26. علم الهدی، علی بن حسین الموسوی؛ الشافی فی الامامه؛ تحقیق و مقدمه سید عبد الزهرا حسین، تهران: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، 1407ق.
27. العطاردی، عزیزالله؛ مسند الامام الصادق؛ تهران: نشر عطارد، 1384.
28. عطوان، حسین؛ مرجئه و جهمیة در خراسان عصر اموی؛ ترجمه حمیدرضا اژیر، چ 1، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1380.
29. العقل، ناصر بن عبدالکریم؛ الخوارج اول الفرق فی تاریخ الاسلام؛ ریاض: دارالوطن، 1426ق.
30. عواجی، غالب بن علی؛ الخوارج تاریخهم و اروهم الاعتقادیة و موقف الاسلام منها؛ مدینه: بی‌نا، 1418ق.
31. فخری، ماجد؛ فلسفه در جهان اسلام؛ زیر نظر نصرالله پورجوادی، چ 2، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1388.

32. الفاخوری، حنا، العر خلیل؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلام؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1377.
33. قاسم پور، محسن؛ «تأثیر آموزه‌های امام صادق (ع) بر مباحث کلامی شیعه»؛ حدیث پژوهی، سال دوم، شماره 3، بهار و تابستان 1389.
34. قاضی نعمان، ابی حنیفه نعمان بن محمد؛ دعائم الاسلام؛ تحقیق آصف بن علی علی اصغر فیضی، قاهره: دارالمعارف، 1963م.
35. قزوینی، سید محمدکاظم؛ موسوعه الامام الصادق؛ قم: انصاریان، 1385.
36. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ترجمه سید مهدی آیت‌اللهی، تهران: جهان‌آرا، 1386.
37. مدرسی طباطبایی، حسین؛ مکتب در فرآیند تکامل؛ ترجمه هاشم ایزدپناه، بی‌جا: مؤسسه انتشاراتی داروین، 1374.
38. مسعودی، علی بن حسین؛ مروج الذهب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، 1365.
39. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1364.
40. مکدموت، مارتین؛ اندیشه‌های کلامی شیخ مفید؛ ترجمه احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران، 1372.
41. نعمانی، محمد بن ابراهیم؛ کتاب غیبت؛ ترجمه احمد فهری زنجانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1363.
42. نویختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعه؛ ترجمه دکتر محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی، 1361.
43. ولهاوزن، یولیوس؛ شیعه و خوارج؛ ترجمه محمودرضا افتخارزاده، قم: دفتر نشر معارف اسلامی، 1375.
44. هالم، هاینس؛ تشیع؛ ترجمه محمدتقی اکبری، قم: ادیان، 1384.
45. یعقوبی، احمد بن واضح؛ تاریخ یعقوبی؛ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی‌تا.
46. Buckley, R.P, *Jafar al- Sadiq as A source of shi,i Traditions, shi,ism Edited by paulluft and Colin Turner*, London: Routledge, 2008.
47. Daftary, Farhad, *The Ismailis: Their History and Doctarine*, London: Cambridge university press, 1990.
48. Gardet, I, *IMAN, the Encyclopaedia of Islam*, Leiden.E.j.Brill, new edition, 1986.
49. Gimaret, D, *Mutazila, the Encyclopaedia of Islam*, Leiden.E.j.Brill, VII, new edition, 1986.
50. Hodgson, M.G.S, *Dja, far al - sadiq, The Encyclopaedia of Islam*, Leiden, E.J.Brill, vol.II, new edition, 1986.
51. Lalani, Arzina, *Early Shi'i Thought the Teaching of Imam, Muhamamad al- Baghir*, London: The Institute of Ismaili Studies, 2000.